

فرانسوا ولتر

شاهزاده خانم بابل  
و  
پنج داستان دیگر

مترجم

ناصر ناطق



۱۳۹۴

## فهرست مطالب

مقدمه مترجم ..... یازده

### سفرنامه اسکارمانتادو

توضیح مترجم ..... ۲

سفرنامه اسکارمانتادو ..... ۳

### سپید و سیاه

توضیح مترجم ..... ۱۴

سپید و سیاه ..... ۱۵

### گاو سفید

توضیح مترجم ..... ۳۰

فصل اول: چگونه شاهزاده خانم آمازید گاوی را دید ..... ۳۱

فصل دوم: چگونه مامبرس خردمند، جادوگر سابق فرعون را که پیر زالی

بود دید، و معلوم شد که این دو نفر آشنایان قدیم‌اند ..... ۳۵

فصل سوم: چگونه آمازید زیبا با ماری خوش خط و خال محرمانه به

گفت‌وگو پرداخت ..... ۳۹

## میکرومگاس (داستان فلسفی)

توضیح مترجم.....	۱۷۲
فصل اول: تفصیل سفر یکی از ساکنان شعرای یمانی به ستاره زحل ...	۱۷۳
فصل دوم: گفت‌وگوی شعراوی با زحلی.....	۱۷۷
فصل سوم: تفصیل مسافرت شعراوی و کیوانی.....	۱۸۱
فصل چهارم: بر روی کره زمین چه دیدند و بر آنان چه گذشت.....	۱۸۴
فصل پنجم: آزمایش‌ها و استنتاج‌های دو مسافر.....	۱۸۸
فصل ششم: تفصیل حوادثی که در دیار آدمیان اتفاق افتاد.....	۱۹۱
فصل هفتم: گفت‌وگو با آدمیان.....	۱۹۵

فصل چهارم: در بیان اینکه چگونه خواسته‌اند گاو را قربانی کنند و شاهزاده خانم را از جادو رهایی بخشند.....	۴۵
فصل پنجم: مامبرس خردمند، خردمندانه رفتار کرد.....	۵۰
فصل ششم: چگونه مامبرس سه نفر پیغمبر را دید و به آن‌ها شام خوبی داد.....	۵۶
فصل هفتم: در بیان رسیدن پادشاه تانیس و تصمیم او به قربانی کردن گاو و دخترش.....	۵۹
فصل هشتم: در بیان قصه‌هایی که مار برای تسکین خاطر شاهزاده خانم گفت.....	۶۱
فصل نهم: در بیان اینکه گفته‌های مار موجب تسلی خاطر شاهزاده نشد.....	۶۳
فصل دهم: چگونه خواستند سر شاهزاده خانم را ببرند و نبریدند.....	۶۸
فصل یازدهم: در چگونگی عروسی شاهزاده خانم با گاوش.....	۷۱

## ژانو و کولن

توضیح مترجم.....	۷۶
ژانو و کولن.....	۷۷

## شاهزاده خانم بابل

توضیح مترجم.....	۹۰
فصل اول.....	۹۱
فصل دوم.....	۱۰۲
فصل سوم.....	۱۰۵
فصل چهارم.....	۱۱۲
فصل پنجم.....	۱۲۶
فصل ششم.....	۱۳۲
فصل هفتم.....	۱۳۷
فصل هشتم.....	۱۴۰
فصل نهم.....	۱۴۸
فصل دهم.....	۱۵۳
فصل یازدهم.....	۱۶۱

## سفرنامه اسکارمانتادو

۱۷۴۷

### به قلم خود وی

من به سال ۱۶۰۰ م در شهر کاندی<sup>۱</sup> به دنیا آمدم. پدرم والی آن شهر بود. به یاد دارم که شاعری بی‌مایه به نام ایرو<sup>۲</sup> که در خشونت و نامردمی پر بی‌مایه نبود، اشعاری سست در مدح من سرود و نژاد مرا پشت در پشت به مینوس<sup>۳</sup> رسانید؛ ولی چون پدرم مورد بی‌مهری قرار گرفت اشعاری دیگر ساخت و مرا از بازماندگان پازی‌فائه<sup>۴</sup> و فاسقش خواند. این ایرو مردی زشت‌خو بود و فرومایه‌ای ملال‌انگیز چون او، در جزیره پیدا نمی‌شد.

پانزده ساله بودم که پدرم مرا برای تحصیل به رم فرستاد. هنگامی که وارد رم شدم امیدوار بودم در آنجا حقایق را فراگیرم، زیرا تا آن روز آنچه به من یاد داده بودند بر حسب معمول این جهان پهناور درست معکوس حقایق بود، و از این حیث فرقی بین کشور دوردست چین و دامنه کوه‌های آلب وجود ندارد. جناب پروفوندو<sup>۵</sup> استاد من بود و تربیت من به کف

1. Candie

2. Iro

3. Minos: فرزند ژوپیتر و پادشاه کرت

4. pasiphaé: همسر مینوس

5. Profondo

شب سن بارتلمی<sup>۱</sup> هزارها نفر را بکشند. چه روزگار خوشی خواهد بود روزگاری که این مردم فقط بذله‌گویی کنند...

از آنجا به انگلستان رفتیم. در آنجا هم آتش جنگ را بر اثر اختلافات مذهبی افروخته دیدیم. چند کاتولیک مؤمن و مقدس تصمیم گرفته بودند که به کمک باروت، پادشاه و خاندان سلطنت و مجلس شورا را منفجر سازند و کشور را از شر زندیقان رهایی دهند. محلی را به من نشان دادند که در آنجا ملکه ماری، مرحومه دختر هانری هشتم، که به سبب کارهای ثوابی که از او سر زد مسلماً اکنون در طارم آسمان بر سریر رحمت تکیه زده، پانصد نفر از اتباع خود را در آتش سوزاند. یک نفر کشیش ایرلندی می‌گفت: «این کار گناه ندارد زیرا سوختگان، انگلیسی بودند و سوزاندن آنان اصولاً ثواب است، ثانیاً این اشخاص با آب مقدس وضو نمی‌گرفتند و به سوراخ سنت پاتریس<sup>۲</sup> عقیده نداشتند». همان کشیش تعجب می‌کرد از اینکه ملکه ماری هنوز رسماً در ردیف قدیسن درنیامده، ولی ناامید هم نبود و می‌گفت که «اگر کاردینال مجالی پیدا کند یقیناً اقدام خواهد کرد». از آنجا به هلند رفتیم. امیدوار بودم در میان این مردم آرام بلغمی‌مزاج آسایش بیشتری به دست بیاورم، ولی روزی که به لاهه رسیدم، دیدم سر پیرمرد محترمی را می‌برند. این سر تاس، مال برنولدت<sup>۳</sup> نخست‌وزیر کشور بود که خدمات بی‌پایان به کشور خود کرده بود. من به حال پیرمرد رحمت آوردم و خواستم بدانم چه گناه یا خیانتی از او سر زده که مستوجب این عقوبت شده است. واعظ سیاهپوشی جواب داد: «کاری کرده است که از هر گناه و خیانتی بالاتر است»، گفته است: «روز حشر کسانی که در این دنیا مصدر اعمال خیر بوده‌اند ولی نور ایمان به دلشان نتابیده، به مؤمنین بدعمل رجحان خواهند داشت». واعظ می‌گفت: «آقا کمی دقت بفرمایید، اگر قرار باشد دامنه این عقاید سست توسعه بیابد، در این صورت دولتی وجود نخواهد داشت و سنگ روی سنگ بند نخواهد شد. آری باید با قوتین شدید، دارندگان این عقاید مکروه و مفتضح را قلع و قمع کرد». یک

کفایتش سپرده شده بود. این آقا مردی عجیب و دانشمندی وحشتناک بود. در بادی امر خواست مقولات ارسطو را به من تعلیم کند، ولی به‌زودی هوس کرد که مرا در ردیف محارم خاص خود درآورد. به هر نحوی بود خود را از چنگال او نجات دادم. در شهر رم دسته‌های مذهبی با علم و کتل دیدم و سخن از دستبرد و توطئه و تسخیر جن و عزائم شنیدم. می‌گفتند: [ولی یقیناً دروغ می‌گفتند] که یکی از بانوان بسیار متشخص آن شهر به نام المپیا<sup>۱</sup> چیزهای نافروختنی را در معرض بیع و شری می‌گذازد. من جوان بودم و از گرمی بازار این معاملات بدم نمی‌آمد.

زنی خوش‌مشرب و جوان به نام فاتلو<sup>۲</sup> هوس کرد عاشق من شود. دو نفر کشیش معتبر به نام پوانیاردینی<sup>۳</sup> و آکونیتی<sup>۴</sup> که از پیروان یکی از فرق قدیم نصرا بودند توجه زیادی به او داشتند. دخترک لطف خود را قرین حال من ساخت و خانه را از وجود آن دو روحانی مزاحم بپرداخت. کشیشان درصدد تکفیر و زندانی کردن من برآمدند. ناچار از شهر رم به در رفتیم و به زیبایی بنای سن‌پیر<sup>۵</sup> آفرین گفتم. سپس به فرانسه سفر کردم. دور، دور سلطنت لویی دادگر بود. اولین سؤالی که در فرانسه از من شد این بود که گوشت سپهبد می‌خورم یا نه. معلوم شد که مردم منتصب، مارشال دانکر<sup>۶</sup> را کشته گوشتش را کباب کرده‌اند و به بهای ارزان به آینده و رونده می‌فروشند.

در این کشور جنگ‌های خانگی صورت مرم به خود گرفته بود. بهانه جنگ، گاهی مقامی در شورای پادشاهی و گاهی بحثی درباره مسائل مذهبی بود. آتش جنگ از شصت سال پیش به این طرف در این کشور زیبا خاموش نشده بود. این آتش گاهی مانند شراره‌ای زیر خاکستر و گاهی مثل تنوری فروزان و شعله‌ور بود. با خود گفتم: معنای آزادی در عرف اهل کلیسا همین است که می‌بینم. مردم فرانسه، مردمی خوش‌خو و بذله‌گو هستند و تعصب خشک، همین مردم بذله‌گوی شوخ‌طبع را واداشت که در

۱. Olymphia: خواهرزاده یکی از پاپ‌ها بوده است.

3. Poignardini

2. Fatello

4. Aconiti

6. Maréchal d'Ancre

۵. کلیسای معروف رم

۱ Saint Barthelemy: در این شب کاتولیک‌ها عده کثیری از پروتستان‌ها را کشتند.

۲ St. Patrice: محلی است در ایرلند و ایرلندی‌ها معتقدند که این سوراخ مستقیماً با دوزخ

مربوط است.

3. Berneveltdt